

## سفیر شاهرخ در دکن (ورقی از تاریخ روابط سیاسی ایران و هند)

### چکیده:

شاهرخ تیموری به سال ۸۴۵ ق، کمال الدین عبدالرزاق بن اسحاق سمرقندی را مأمور سفارت دکن کرد. وی از راه دریا و بندر هرمز به سوی هند روانه گشت. سفر سخت و پرنج سمرقندی دستاورد ویژه‌ای برای شاهرخ به همراه نداشت، اما وی شرح سفر سه ساله خود را نگاشت و آن را مطلع السعدین و مجمع البحرین نامید که منبعی پرارزش و مستند از تاریخ امپراتوری هندویی بیجانگر و بخشی از تاریخ هند است. سمرقندی در راه انجام مأموریتش با مشکلاتی بسیار روبه رو شد؛ در هرمز چند ماه معطل شد؛ در دریا هدایای پادشاهی همراه وی را غارت کردند؛ بارها بیمار شد و برادرش را از دست داد؛ پادشاه کالیکوت به او بی‌مهری و بی‌اعتنایی کرد؛ در بیجانگر نیز هموطنانش وی را به دروغ‌گویی متهم کردند و سفارتش را جعلی خواندند. سفر بازگشت به هرات نیز سفری سخت و پرنج بود.

**کلید واژه:** ایران، هند، شاهرخ تیموری، عبدالرزاق سمرقندی، مطلع السعدین و مجمع البحرین، دکن، بیجانگر.

## مقدمه

وزارت امور خارجه در سال ۱۳۲۷ و در دوران وزارت مرحوم علی اصغر حکمت مبادرت به انتشار فصلنامه‌ای به نام «نشریه وزارت امور خارجه» کرد. انتشار این دوره تا سال ۱۳۲۸ ادامه یافت. سپس این نشریه دو دوره دیگر یعنی از سال ۱۳۳۷ تا ۱۳۳۸ و از ۱۳۴۵ تا ۱۳۴۶ منتشر گردید. جمعاً ۴۰ شماره از این نشریه در سه دوره فوق انتشار یافت که دو دوره آن هم‌زمان با وزارت مرحوم حکمت بود. وی دو دوره، یکی از آبان ۱۳۲۷ تا دی ۱۳۲۸ و بار دیگر از فروردین ۱۳۳۵ تا تیر ۱۳۳۸ وزیر امور خارجه ایران شد. بی‌گمان شخصیت و پیشینه فرهنگی وی در انتشار این نشریه نقش داشته است.

در این نشریه در کنار مسایل روز روابط خارجی ایران، مقاله‌های ارزشمندی نیز در زمینه تاریخ روابط خارجی ایران از صاحب‌نظرانی که اغلب‌شان در وزارت امور خارجه اشتغال داشتند، چاپ شده است که بعضی از نظر علمی و تاریخی دارای اهمیت بسیار و پاره‌ای نیز در موضوع خود منحصر به فرد است. اداره کل اسناد و تاریخ دیپلماسی در قالب پروژه‌های پژوهشی و به کوشش آقای امیرسعید الهی همکار پیشین رسته سیاسی وزارت امور خارجه نسبت به شناسایی، گردآوری دوره کامل و تصویربرداری از مقاله‌های مربوط به روابط خارجی ایران اقدام کرده است و تصمیم دارد آن دسته از مقاله‌های تاریخی این نشریه را که می‌تواند از ابعاد گوناگون مفید باشد پس از بررسی‌های کیفی منتشر کند. بدین ترتیب که مجموعه مقاله‌های مرتبط با یک موضوع را به صورت کتاب و تک مقاله‌های آن را در فصلنامه تاریخ روابط خارجی مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی چاپ کند.

در این شماره، مقاله سفیر شاهرخ در دکن که ورقی از تاریخ روابط سیاسی ایران و هند است در اختیار خوانندگان محترم قرار می‌گیرد. این مقاله که در شماره ۸ دوره دوم در آذر ۱۳۲۷ نشریه یادشده چاپ شده، نوشته مرحوم دکتر محمدحسین مشایخ فریدنی است که در اینجا به سابقه و خدمات شایان توجه ایشان اشاره‌ای می‌شود.

محمدحسین مشایخ در سال ۱۲۹۱ در تهران متولد گردید. او در دارالفنون و دانشکده‌های علوم معقول و منقول و ادبیات دانشگاه تهران تحصیل کرد. آخرین مدرک تحصیلی

او دکتر در ادبیات از دانشکده ادبیات دانشگاه تهران بود. وی از سال ۱۳۱۵ در وزارت فرهنگ خدمت می‌کرد. در سال ۱۳۲۸ با انتقال موقت به وزارت امور خارجه، رایزن فرهنگی سفارت ایران در کراچی شد. دکتر فریدنی سپس در سال ۱۳۳۷ با مقام رایزنی و ریاست اداره فرهنگی به وزارت امور خارجه منتقل شد. آخرین سمت او کفیل اداره پنجم سیاسی بود.

اما آنچه در زندگی او شایان توجه است کارهای تحقیقی و پژوهشی گوناگون در زمینه ادبیات و تاریخ ایران است که در این مختصر مجال بیان همه آنها نیست. وی مطالعاتی بسیار در زمینه ایران‌شناسی، اسلام‌شناسی، مسائل تاریخی و روابط فرهنگی میان کشورها انجام داد. همچنین در دانشگاه‌های پاکستان به تدریس زبان فارسی پرداخت. دکتر مشایخ فریدنی به سبب علاقه بسیار به علامه اقبال لاهوری، بسیاری از آثار این شاعر، نویسنده و متفکر برجسته پاکستانی را به فارسی ترجمه کرد.

از آثار دکتر فریدنی کتابهای روایتی تازه از اسرار خودی و رموز بی‌خودی علامه اقبال لاهوری، رساله‌ای در شرح نظریات سیاسی در نهج البلاغه، بلخ کهن‌ترین شهر ایرانی و برگزیده الاغانی ابوالفرج را می‌توان نام برد. وی همچنین در تدوین دایرةالمعارف تشیع و دانشنامه جهان اسلام همکاری می‌کرد. دکتر مشایخ فریدنی، در سال ۱۳۶۹ در سفری تحقیقی با کشتی، در حالی که یک هیئت علمی بین‌المللی را برای بررسی راه آبی جاده ابریشم همراهی می‌کرد، بر پهنه اقیانوس هند در نزدیکی بمبئی دارفانی را وداع گفت.

\*\*\*

سرزمین زرخیز و اسرارآمیز هند از دیرباز مطمح نظر کشورگشایان و مقصد بازرگانان و جهانگردان و طلاب حکمت و دانش و مبلغان ادیان و مذاهب و شعراء و نویسندگان و سایر هنرمندان بوده است که پیوسته از معابر شمال غربی\* و به ندرت از کوره راه‌های شمال شرقی\*\* به هند می‌آمدند و پس از برخورداریهای مادی و معنوی یا به سرزمینهای خویش

---

\* تنگه خیبر و سایر معابر جبال هندوکش که آریاییان و یونانیان و غزنویان و غوریان و افغانه و بعدها نادرشاه همه برای ورود به هند از این معابر استفاده کرده‌اند.

\*\* شاید کوشان (یا به قول فردوسی کشانی)ها و هونها از این معابر سخت به هند آمده باشند ولی راه اصلی

برمی‌گشتند و یا در همانجا رحل اقامت می‌افکندند.

این مهمانان و مسافران یا فاتحان و مجاهدان غالباً پس از چندی که در هند می‌ماندند و از وفور نعمت و وسعت مملکت و صلح‌دوستی و آرامش روحی هندیان برخوردار می‌گشتند رفته رفته صبغهٔ هندی می‌پذیرفتند\* و خود طبقه‌ای از طبقات سکنهٔ هند را تشکیل می‌دادند.\*\* تنها اقوام آریایی بودند که چه در مهاجرت نخستین (از حدود ۱۵۰۰ سال قبل از میلاد) به صورت کشورگشا\*\*\* و چه در نهضت دوم (از ۳۶۷ ق. برابر با ۷-۹۸۶ م به وسیلهٔ سبکتگین و بعد از او محمود و سایر غزنویان و غوریان و غلامان ایشان) برای نشر و ترویج اسلام\*\*\*\* تاریخ هند را دگرگون نمودند و زبان و فرهنگ خود را در آن کشور رایج کردند\*\*\*\*\* و کیش و روش زندگی بهتر به هندوان آموختند\*\*\*\*\* و بومیان را مطیع سیاست و تابع آیین و فرهنگ خود

---

ارتباط هند با دنیای خارج همواره همان معابر شمالی غربی بوده است.

\*\* چون قصد اقامت در هند داشتند با بومیان آمیخته می‌شدند و تحت تأثیر محیط و جاذبهٔ «طبقاتی» در می‌آمدند و خود طبقهٔ خاصی تشکیل می‌دادند مانند «راجپوت»ها که آنان را از اعقاب «کشانی»ها می‌دانند. \*\* مطابق سنت باستانی آریایی، هندوان از دیرباز به چهار رونه (Varna) یا طبقه تقسیم می‌شدند، طبقهٔ اول رؤسای روحانی یا برهمنان بودند. طبقهٔ دوم کشتریه (Kshatraya) یعنی گروه جنگاوران بودند، طبقهٔ سوم را «ویسیه» (Vaisya) یعنی تجار و کسبه و کشاورزان تشکیل می‌دادند، طبقهٔ چهارم یعنی طبقهٔ پست را که خدمتکار سه طبقهٔ دیگر بودند «سودره» (Sudra) می‌گفتند و این تقسیم‌بندی که مبتنی است بر طبقه‌بندی مشاغل از دیرباز اساس اجتماع آریاییان هند را تشکیل می‌دهد.

\*\*\* مورخان هندی مانند تیلک (L. Tilak) و ژاکبی (Jacobi) تاریخ تدوین «ودا»ها یا کتب مقدس آریاییان هند را به زمانهای بسیار قدیم مربوط می‌دانند ولی به عقیدهٔ بعضی محققان اروپایی وداها در حدود هزار و پانصد سال قبل از مسیح در هند تألیف شده و پیش از این تاریخ آریاها در هند نبوده‌اند.

\*\*\*\* آیین اسلام در هند به وسیلهٔ ایرانیان رایج شد نه عرب.

\*\*\*\*\* زودتر از یک قرن بعد از حملهٔ غزنویان، کشور پنجاب و سند و بلاد سرحدی تحت نفوذ فرهنگ ایرانی درآمد و زبان فارسی در آن نواحی رواج یافت.

\*\*\*\*\* چنانکه هندیان پیش از ورود آریاییان به موجب اکتشافاتی که در «سوهنجدورو» در سند به عمل آمده به پرستش قوای اهریمنی مشغول بودند و پیش از ظهور اسلام بت‌پرستی می‌کردند.

ساختند.

این حملات یا مهاجرتها را می‌توان به دو مرحلهٔ مشخص تقسیم کرد. مرحلهٔ اول مثل طغیان نیل ویرانی بود و کشتار و غارت ولی مرحلهٔ دوم تمدن بود و فرهنگ و زندگی بهتر. مرحلهٔ اول زودگذر و ناپایدار بود و دیری نگذشت که فراموش شد ولی نتیجهٔ مرحلهٔ دوم تاریخ و فرهنگ و تمدن هندی بود که آثار آن تا امروز هم باقی‌ست.\*

محمود غزنوی توانست قسمتی از سند و پنجاب و نواحی شمالی هند را تصرف کند. اما فقها و حکما و محدثین و متصوفه و پزشکان و شعراء و نویسندگان و سایر هنرمندان ایرانی با مشعل کمال و فروغ ذوق و حال\*\* عقول و قلوب را رهبری کردند و نهال محبت را در دل‌های مردم هند چنان استوار نشانند که تا امروز هم با زور و برومند است و اقوام هندی و ایرانی هر دو از ثمرات شیرین آن برخوردارند. نفوذ اسلام بدون توسل به قدرت نظامی و زور در کشورهای جنوب خاوری و مشرق آسیا محصول مجاهدات همین طبقه است و بقاء فرهنگ و زبان فارسی در سراسر ممالک اسلامی یادگار جاویدان همین گروه می‌باشد.

این جماعت که به قصد ادای وظایف دینی و ارشاد یا بث علم و نشر کمال یا به طلب شهرت و مال یا در جستجوی حکمت و دانش و یا به شغل رسمی به هند می‌رفتند هرگز تحت الشعاع قرار نمی‌گرفتند بلکه از طرفی می‌کوشیدند زبان و فرهنگ و آیین خود را به هندیان بیاموزند و از طرف دیگر با کمال جدیت علوم و فنون هندی را می‌آموختند\*\*\* و کتب سودمند ایشان را ترجمه و تفسیر می‌کردند و زبان سنسکریت یا سایر السنهٔ بومی را فرا می‌گرفتند و با

---

\* آثار کتبی و آثار تمدن باستانی هند همه مربوط به دوران بعد از ورود آریاییان است.

\*\* یکی از عوامل رواج و بقاء اسلام در هند تصوف است که عقاید اسلامی را با تصوف هندی و افکار بودایی و چینی منطبق و مرکب کرده و معجونی باب طبع و ذوق هندوان به وجود آورده است.

\*\*\* اگر بخواهیم فقط به ذکر اسامی این طبقه اکتفا کنیم باید دفترها سیاه شود اعظم و اقدام ایشان *ابوریحان محمد بن احمد البیرونی* (متولد در خوارزم به سال ۳۶۲ و متوفی در غزنین به سال ۴۴۰ هجری) است که اثر نفیس «تحقیق مالهند من مقوله فی العقل او مردوله» که به نام کتاب الهند یا به زبانهای اروپایی ایندیکا (*Indica*) معروف است تا امروز هم بزرگ‌ترین و معتبرترین کتابی است که دربارهٔ هندشناسی نوشته شده است.

ارمغانی معنوی از عجایب‌خانه<sup>۳۳</sup> هند به وطن باز می‌گشتند. حاصل مطالعات و آثار قیمتی همین طایفه است که ما را با تاریخ و تمدن و فرهنگ هند آشنا ساخته و معضلات آن خطه را برای محققان جهان روشن نموده است.

یکی از این ایرانیان دانشمند که به هند سفر کرده و سفرنامه و مشاهدات خود را به رشته تحریر درآورده است کمال‌الدین عبدالرزاق بن اسحق سمرقندی مورخ و قاضی و صوفی مشهور قرن نهم هجری است که به سفارت از طرف شاهرخ بن تیمور<sup>۳۴</sup> به دربار کالیکوت<sup>۳۵</sup> و بیجانگر<sup>۳۶</sup> رفته و مدتی قریب به سه سال در دکن به سر برده است.

وی به سال ۸۱۶ در هرات متولد شده و به سال ۸۸۷ در همان شهر درگذشته است. پدرش مولانا جلال‌الدین اسحق قاضی عسکر و پیش‌نماز اردوی شاهرخ بود که به سال ۸۴۱ درگذشت و در آن هنگام کمال‌الدین، بیست و پنج سال داشت. کمال‌الدین عبدالرزاق بعد از مرگ پدر همچنان در ملازمت شاهرخ به سر می‌برد تا اینکه به سال ۸۴۵ یعنی در بیست و نه سالگی مأمور سفارت دکن<sup>۳۷</sup> گشت و حامل نامه‌ها و هدایای آن پادشاه گردید و سفارت او از غره رمضان سال ۸۴۵ تا نیمه رمضان سال ۸۴۸ یعنی مدت سه سال و پانزده روز به طول انجامید. شرح همین مسافرت است که در کتاب نفیس مطلع سعدین و مجمع بحرین که در تاریخ وقایع ایران بین سالهای ۷۰۴ تا ۸۷۵ (یعنی از سال ولادت ابوسعید بهادرخان ایلخانی تا جلوس ثانی میرزا سلطان حسین بایقرا گورکانی) به رشته تحریر درآمده با انشائی شیرین و عباراتی دلپذیر مشروحاً

این ترکیب فارسی در زبان اردو به معنی «موزه» است.

\*\*\* شاهرخ بن تیمور در رمضان سال ۸۰۷ در هرات به تخت سلطنت نشست و روز یکشنبه بیست و پنجم ذیحجه سال ۸۵۰ در ری بدرود زندگی گفت. عمر او هفتاد و دو سال و مدت سلطنتش چهل و سه سال بود.

\*\*\* بندری است در ساحل جنوب غربی شبه جزیره هند. واسکودگاما (Vasco de Gama) به سال ۱۴۹۸م از این بندر قدم به هند گذاشت و اکتشاف راه دریایی شرق و غرب خود را کامل کرد.

\*\*\* شهر بیجانگر یا به تلفظ صحیح هندی «ویجایانگر» امروز وجود ندارد ولی خرابه‌های آن در محل همپی

(Hampi) در نزدیکی شهر بلاری (Bellari) در استان مدراس [مدرس] باقی است.

\*\*\* مقدمه مطلع سعدین به زبان اردو.

مندرج ساخته است.\*

درین موقع بیشتر نواحی شمالی و شمال غربی هند اسماً در تصرف سلاطین مسلمان بود ولی افاعنه لودی در آن حدود تاخت و تاز می‌کردند.

امیر تیمور گورکان که به سال ۸۰۱ وارد دهلی شد\*\*\* بعد از مراجعت خود از هند جز ویرانی و مصیبت و کشته و غارت زده چیزی باقی نگذاشت و فی‌المثل شهر دهلی به شهادت آثار و کتیبه‌های موجود\*\*\* تا مدتی ویرانه بود و حکومت منظم و معلومی نداشت. سلطان محمد شاه بن فرید خان بن سید خضرخان (۸۳۷-۸۴۹هـ) به نام برده‌لی و پنجاب سلطنت می‌کرد. در بنگال نصیرالدین محمود شاه اول (۸۴۶-۸۶۴هـ) از اعقاب الیاس شاه فرمانروایی داشت. محمود شاه بن ابراهیم شرقی (۸۴۱-۸۶۱هـ) در جونپور<sup>۱</sup> سلطنت داشت. محمد کریم شاه گجراتی (۸۱۶-۸۵۵هـ) از اعقاب تاتارخان برگجرات حکم می‌راند. محمود شاه اول خلجی (۸۳۹-۸۸۰هـ) در مالوه\*\*\*\* زم‌امدار بود. میران مبارک اول (۸۴۴-۸۶۱هـ) والی خاندیش\*\*\*\*\* بود و در دکن علاءالدین احمد شاه ثانی بهمنی (۸۳۸-۸۶۲هـ) پادشاه بود. البته باز هم در گوشه و کنار امرای مسلمان با قدرتهای محلی وجود داشتند، ولی چنانکه اشاره شد حمله تیمور به دهلی که به منزله قلب حکومتهای مسلمان بود چنان هرج و مرج و ناامنی و آشفتگی

---

\* مطلع سعدین که در سالهای بین ۸۷۲ تا ۸۷۵ تألیف شده مشتمل بر دو مجلد است. مجلد اول از وقایع سال ۷۰۴ یعنی سال ولادت ابوسعید بهادرخان تا سال ۸۰۷ یعنی مرگ تیمور و جلوس خلیل سلطان در سمرقند. مجلد دوم عبارت است از وقایع سال ۸۰۷ یعنی جلوس شاهرخ در هرات تا سال ۸۷۵ یعنی سال جلوس ثانی میرزا سلطان حسین باقرا. مجلد دوم در دو قسمت با حواشی و تعلیقات به همت دوست دانشمند علامه دکتر محمد شفیع، استاد دانشگاه پنجاب به حلیه چاپ سنگی درآمد.

\*\*\* تیمور روز هفتم جمادی‌الاولی سال ۸۰۱ وارد دهلی شد و فرمان قتل عام شهر را صادر کرده خود به عیش پنج روزه نشست یعنی دیگر کسی را برای شفاعت بدو بار نبود. مدت توقف او در دهلی فقط پانزده روز بود ولی بعد از رفتن او دهلی و همچنین سایر بلاد پیشاور و پنجاب که بر سر راه او بود، تا مدتی به کلی ویرانه ماند و سرپرستی نداشت.

\*\*\*\* مانند لوحه سنگی ملو اقبال خان که در نزدیکی صفدر جنگ دهلی هنوز باقی است.

ایجاد کرده بود که هیچ حکومت مقتدری قادر به حفظ نظم و اعاده امنیت و تجدید احترام و عظمت مسلمانان نمی‌شد و ناچار میدان برای غارتگران و راهزنان بازمانده بود و هندوان نیز سربلند نموده تجدید حیات می‌کردند.

در نواحی جنوبی هند که از قتل و غارت سپاه خون آشام تیموری مصون مانده بود دو خانواده بزرگ و ریشه‌دار فرمانروایی داشتند که یکی مسلمان و دیگری هندو بود.

خانواده مسلمان عبارت بود از سلسله بهمنی یعنی اعقاب علاءالدین حسن کاکوی بهمنی افغان که از ۷۴۸ تا ۹۳۴ یعنی یکصد و هشتادونه سال بر اکثر نواحی دکن فرمانروایی می‌کردند و پایتخت ایشان ابتدا شهر احسن‌آباد گلبرگه و بعد محمدآباد پیدر بود. مساعی این خانواده در نشر زبان و ادبیات فارسی و ترویج رسوم و شعائر ایرانی هیچ وقت فراموش نمی‌شود و آثار نیک و وزیر بزرگوار و دانشمند ایرانی خواجه محمود گاوآن گیلانی هنوز هم در دکن پا برجای می‌باشد.\*

خانواده هندو عبارت بود از ملوک «بیجانگر» و «عقاب بوکا»\*\* که از سال ۱۳۷۴ میلادی تا ۱۶۱۴ یعنی قریب دو قرن و نیم بر بیشتر نواحی جنوبی هند سلطنت داشتند و پایتخت ایشان شهر زیبای «بیجانگر» بود.

این دو خانواده، غالباً با یکدیگر در حال ستیز و آویز به سر می‌بردند و تا خواجه محمود گاوآن گیلانی حیات داشت همیشه بهمنیان پیروز بودند، لیکن بعد از شهادت آن مرد بزرگ خاندان بهمنی منقرض گردید و سلطنت وسیع ایشان قطعه قطعه شد\*\*\* و در نتیجه سلاطین

\* قدرت و شوکت سلاطین بهمنی در دکن مدیون دو وزیر ایرانی بود یکی میرفضل الله اینجو شیرازی، صدراعظم فیروزشاه (۷۹۹-۸۲۵) که در سال ۸۲۰ هجری در جنگ با رای بیجانگر شهید شد و دیگری خواجه عمادالدین محمود گاوآن گیلانی (۸۰۸-۸۸۶) که ملک التجار و خواجه جهان لقب داشت و جامی او را مدح گفته است. وی از وزرای کم نظیر ایرانی است که هم دانشمند و هم شجاع و هم شاعر و هم دیندار بود افسوس که دکنیان بدو رشک بردند و به دستور سلطان محمد همایون بهمنی (۸۶۷-۸۸۷) شربت شهادت نوشید.

\*\* Bucca

\*\*\* پس از شهادت خواجه جهان محمود گاوآن یازده نفر در دکن علم استقلال برافراشتند و سلسله‌های



«بیجانگر» استقلال یافتند. پادشاه بهمنی درین موقع که عبدالرزاق مأمور سفارت دکن بود چنانکه گذشت سلطان علاءالدین نام داشت و سلطنت بیجانگر را «دیو رای دوم» (۸۲۶-۸۵۰ هجری) به عهده داشت.\*

موجب اینکه شاهرخ سفیر به دکن فرستاد این بود که سابقاً سفیرانی به دربار پادشاه بنگاله روان داشته بود\*\* و ایشان بعد از انجام دادن مأموریت با کشتی عازم بازگشت بودند، اما کشتی ایشان در دریا آسیب دید و به اصطلاح آن زمان تباهی شد.<sup>۳</sup> ناچار شدند در بندر کالیکوت پیاده شوند و کشتی را تعمیر نمایند و در موسم مناسب به مسافرت خود ادامه دهند. این سفیران در ملاقاتی که با پادشاه کالیکوت (سامری)\*\*\* کردند و شرح وسعت مملکت و قوت سلطنت شاهرخ را بدو بازگفتند وی بر آن سر شد که باب روابط سیاسی را با دربار هرات باز کند. از این رو سفیرانی همراه با هدایا و نامه‌ها برای شاهرخ فرستاد و او نیز نامه و هدایایی برای پادشاه کالیکوت همراه با عبدالرزاق روانه ساخت و چون علاوه بر مبادله رسمی سفرا نظر شاهرخ امر به معروف و بئث دعوت اسلامی نیز بود کمال‌الدین عبدالرزاق را که در همان سنین جوانی به علم و تقوی نام‌آور بود انتخاب و اعزام کرد. عبدالرزاق خود در این باره می‌نویسد:

«پادشاه بنگاله از تغلب سلطان ابراهیم جوته پوری\*\*\*\* شکایت نموده و استغاثت و

---

عادلشاهی و نظام شاهی و قطب شاهی و بریدشاهی و برار... به وجود آمد.

\* Deva Raya

\*\* سلطنت طولانی شاهرخ که مدت نیم قرن طول کشید مجال داد که روابط سیاسی و مبادله سفرا بین ایران و کشورهای مجاور برقرار گردد. داستان و سرگذشت سفرای او به دربار چین نزد «دای منک خان» از ملوک «منک» و به دربار مصر نزد الملک الظاهر چخماق بیک از سلسله ممالیک در کتاب ذیل به تفصیل آمده است.<sup>۲</sup>

\*\*\* در اوایل قرن نهم میلادی، اسلام به سرزمین کالیکوت وارد شد و یکی از پادشاهان آن بندر که آخرین پادشاه سلسله «شیرامن بیرومل» بود بر اثر خوابی که دید اسلام آورد. مردم نیز بعضی مسلمان و بقیه دوستدار مسلمانان شدند و «ساموری» لقبی بود که مسلمانان به آن پادشاه مسلمان دادند. این لقب بعدها عنوان سلاطین کالیکوت شد و بسیاری از آداب مسلمانی هنوز هم در آنجا رایج است. رجوع شود به مقاله آقای دکتر ناراجند در مجله ثقافت‌الهند شماره اول.

\*\*\*\* ابراهیم بن مبارک شاه شرقی جونپوری (۷۹۹-۸۳۹ ق / ۱۴۰۰-۴۰ م) که هنوز هم آثارش در شهر جونپور

استعانت به درگاه سلاطین پناه رفع کرده بود و آن حضرت فرمان جهان مطاع در صحبت جناب شیخ الاسلام خواجه کریم‌الدین ابوالمکارم جامی بوالی جون‌پور فرستاد و پیغام داد که متعرض مملکت بنگاله نشود و الا هر چه بیند از خود بیند و پادشاه جون‌پور چون بر مضمون فرمان همایون مطلع گردید دست تطاول از ملک بنگاله باز کشید. چون والی کالیکوت این اخبار استماع نمود هرگونه تحفه و بیلاک ترتیب فرمود و قاصد روان کرده عرضه داشت که در این بندر (کالیکوت) جمعه و عید خطبه اسلامی می‌خوانند. اگر آن حضرت رخصت فرمایند بنام و القاب همایون معزز و مشرف سازند... مقاصد او مصاحب ایلچیان که از بنگاله می‌آمدند به درگاه همایون رسید و امراء عرضه داشت و تحفه او را به موقف عرض رسانیدند و قاصد او مسلمانی سخن دان بود در اثنای سخن باز نمود که اگر آن حضرت نسبت به او عنایت فرماید و ایلچی خاصه برای او ارسال نماید تا او را به موجب ادعای سبیل ربک بالحکمه و الموعدة الحسنه به دین اسلام دعوت کرده قفل ظلمت و ضلالت از دل تاریک او گشاید و فروغ نور ایمان و تاب آفتاب عرفان از روزن خاطر او درآید هر آینه صواب و ثواب خواهد بود. آن حضرت ملتمس او مبذول داشته امراء را فرمود که ایلچی براق کنند و رقم تعیین بر فقیر کشیدند.<sup>۴</sup>

مولانا عبدالرزاق به دستور شاهرخ عازم سفر شد و پس از تشرف به حضور او و دریافت احکام و هدایا و همچنین مخارج مسافرت و تدارک اسباب سفر روز اول رمضان سال ۸۴۵ با جمعی از نزدیکان خود از هرات روانه گردید و از طریق قهستان روز هجدهم رمضان وارد کرمان شد. در آن شهر مدت هفده روز به سر برد و با سید خلیل الله فرزند شاه نعمت‌الله ولی\* که به تازگی از دکن و دربار بهمنیان بازگشته بود ملاقات نموده پس از رفع خستگی روز پنجم شوال روانه بندر هرموز گردید و بعد از ده روز یعنی روز پانزدهم شوال بدان بندر رسید. راجع به هرموز که در آن زمان از بنادر بزرگ جهان و بر سر راه دریایی شرق و غرب بود چنین می‌نویسد:

باقی است.

\* بنا به تمایل سلطان احمد بن داود شاه بهمنی (۸۲۵-۸۳۷) به تصوف و تشیع و علاقه‌ای که به شاه نعمت‌الله ولی (متوفی در ۸۳۴) داشت سید خلیل الله به دکن رفت و بعد از مدتی بازگشت (۸۴۵) و بعدها اولاد شاه نعمت‌الله در دکن به مقامهای عالی رسیدند.

«و این هرموز که آن را جرون گویند در میان دریا بندریست که در روی زمین بدل ندارد. تجار اقالیم سبعه از مصر و شام و روم و آذربایجان و عراق عرب و عجم و ممالک فارس و خراسان و ماورالنهر و ترکستان و مملکت دشت قچاق و نواحی قلماق و تمام بلاد مشرق و چین و ماچین و خان بالیق روی توجه به آن بندر دارند و مردم دریا بار از حدود چین و جاوه و بنگاله و سیلان و شهرهای زیرباد\* تناصری\*\* و سقوطره و شهر نو\*\*\* و جزایر دیومحل\*\*\*\* تا دیار بلیبار و حبش و زنگبار و بندرهای بیجانگر و گلبرگه و گجرات و کنبات و سواحل بر عرب تا عدن و جدّه و ینبوع نفایس و طرائف که ماه و آفتاب و فیض سحاب آن را آب و تاب داده و بر روی دریا توان آورد به آن بلده آرند و مسافران عالم از هر جا آیند و هر چه آرند در برابر هر چه خواهند بی زیادت جست و جوی در آن شهر یابند. هم نقد دهند و هم معاوضه کنند و دیوانیان از همه چیز غیر زر و نقره عشر ستانند و اصحاب ادیان مختلفه بل کفار در آن شهر بسیارند و بیرون از عدل با هیچ آفریده معامله ندارند و به این سبب آن بلده را دارالامان گویند و مردم آن بلده را تملق عراقیان و تعمق هندیان باشد.»<sup>۵</sup>

عبدالرزاق در هرموز مدت دو ماه به سر برد و به خدمت پادشاه آن بندر یار یافت\*\*\*\*\* ولی به او خوش نگذشت و او را رخصت مسافرت نمی دادند.\*\*\*\*\*

«بل حکام بهر بهانه نگاه داشتند چندانکه وقت مستحسن دریا و آن اول موسم و میان موسم است گذشت و آخر موسم که زمان طغیان دزدانست رسید رخصت عزیمت دادند و نفران و اسبان را به عذر آنکه در یک کشتی نمی گنجد دو بخش کردند و در کشتی نشانده بادبانها

---

\* اهالی مالابار جزایری که در مشرق سوماترا واقع است «زیرباد» می نامیدند.

\*\* Tenneserim

\*\*\* یعنی کشور سیام. \*\*\*\* جزایر مالدیو.

\*\*\*\*\* در این موقع پادشاه هرموز ملک فخرالدین توران شاه بن ملک قطب الدین بود که به کمک شاهرخ دست پدر را از سلطنت کوتاه کرد و خود بر جای او نشست.<sup>۶</sup>

\*\*\*\*\* عبدالرزاق بعد از بازگشت به هرات از پادشاه هرموز به شاهرخ شکایت کرد ولی توران شاه با فرستادن

۵ کنیز حبشی و ۷ طاقه لباس پشمی و بعضی هدایای دیگر دهان او را بست.<sup>۷</sup>

برکشیدند.<sup>۸</sup>

در حقیقت صعوبت سفر عبدالرزاق از هرموز آغاز می‌شود و تا آخر یعنی تا زمانی که به هرات باز می‌گردد این سختی و نکبت دامنگیر اوست. در هرموز او را نگاه داشتند تا فصل دریا منقضی گردید. هدایای شاهی را در کشتی جداگانه قرار دادند و به دست دزدان دریایی غارت شد. خود او در مسافرت بیمار شد و برادرش درگذشت. در کالیکوت مورد بی‌مهری «سامری» واقع گردید. در بیجانگر اهالی هرموز او را دروغزن و مأموریت او را جعلی وانمود کردند و در نتیجه مدتی سرگردان و پریشان و بی‌اجری و مواجب ماند. در راه بازگشت هم سختیها بدو رسید که به تفصیل همه را در سفرنامه خود شرح داده است.

عبدالرزاق از سفر دریا وحشت داشت و درین باره می‌گوید:

«چون بوی کشتی به مشام این ضعیف رسید و وحشت دریا دید به نوعی بی‌خبر گردید که تا سه روز غیر از آمد شد نفس از هیچ ممر امید حیات نداشت.»<sup>۹</sup>

ولی ناچار به کشتی نشست و راه مقصود پیش گرفت. بعد از چند روز کشتی او «تباهی» شد و عبدالرزاق و یاران ناچار در مسقط پیاده شدند و از آنجا چند روز بعد به «قریات»<sup>\*</sup> و «قلهات»<sup>۱۰</sup> رفتند. در «قریات» همه بیمار شدند و همانجا برادر بزرگ عبدالرزاق مولانا عقیف الدین عبدالوهاب بدرود زندگی گفت<sup>۱۱</sup> بعد از اینکه بیماری تخفیف یافت او را به کشتی نشاندهند و به راه افتادند و عاقبت در اواخر جمادی‌الثانیه سال ۸۴۶ به بندر کالیکوت رسید. درباره گرمای شدید قریات می‌گوید:

«هلال محرم سنه‌ست در آن منزل ملال جمال نمود و با آنکه ایام بهار و اعتدال لیل و نهار بود تاب آفتاب چنان گرم می‌افروخت که لعل در کان و مغز در استخوان می‌سوخت و شمشیر در نیام چون موم می‌گداخت و خورشید انور جوهر را بر روی خنجر اخگر می‌ساخت... حرارت حرور از هاویه خبر می‌داد و التهاب گرمای حمیم ابواب شعله‌های جحیم بر جهان می‌گشاد.»<sup>\*\*</sup>

\* شهری است نزدیک مسقط در دامنه کوه که ابن بطوطه در سفرنامه خود از آن نام برده است.

\*\* درباره گرمای شدید خورفغان چنین می‌نویسد: «شبی چنان گرم گشت که... صبح هر چند مرغ که بر درختان

درباره بندر کالیکوت که در اهمیت نظیر بندر هرموز بوده و هنوز هم از بنادر معروف هند

است چنین می‌نویسد:

«کالیکوت بندریست امن آباد قرینۀ هرموز در جمعیت تجار هر بلاد و دیار و یافتن نفائس بسیار از اجناس دریا بار خاصه مملکت زیر باد و حبشه و زنگبار و گاه‌گاه از جانب بیت‌اله و سایر بلاد حجاز جهاز آید و مدتی به اختیار در آن بندر توقف نماید و آن شهر کفار و دارحرب است جمعی مسلمانان در آن شهر مقیم شده‌اند و دو مسجد جامع ساخته جمعه‌ها به جمعیت خاطر نمازگزارند و قاضی متدین دارند و بیشتر شافعی مذهب باشند و در آن شهر امن و عدل چنانست که تجار که در ثروت نقش بحار دارند به آنجا از دریا بار مال بسیار آرند و از کشتی به در آورده در کوچه و بازار اندازند و مدتی به ضبط و محافظت آن پردازند و امینان دیوان محافظت نمایند و شب و روز گرد آن بر آیند و اگر فروشنده زکوة چهل یک ستانند والا به هیچ وجه تعرض نرسانند و رسم بندرهای دیگر آنست که اگر کشتی به بندر معینی میرفت و ناگاه به تقدیر الله سبحانه و تعالی به بندر دیگر فئاد آن کشتی را باد آورده گویان غارت کنند مگر «کالیکوت» که هر کشتی از هر جا آید و به هر طرف رود چون آنجا افتد به آن کشتی به دستور سایر کشتیها عمل کنند و بکم و بیش تعرض نرسانند.»<sup>۱۳</sup>

و مردم کالیکوت را که البته هم از لحاظ شکل و رنگ و لباس و هم از حیث زبان و معتقدات و عادات و آداب به کلی با آنچه در ایران دیده بود فرق داشتند بدینگونه وصف می‌کند. «چون در کالیکوت از کشتی بیرون آمد قومی دید که هرگز در خیال مثل آن نمی‌گردید.

عجب گونه قومی نه مردم نه دیو      که عقل از لقاشان شود در غریو

اگر دیدمی مثل ایشان به خواب      دلم سالها داشتی اضطراب

مرا انس با روی مهوش بود      نه با هر سیاهی مشوش بود

سیاهانی برهنه اندام لنگوتها از ناف تا زانو بسته در یک دست کتاره هندی چون قطره آب و در دیگری گاو سپری بزرگ چون پاره سحاب، پادشاه و گدا به این صورت باشند اما مسلمانان

---

از فاخته و قمری و زاغ و گنجشک و غیرها آشیان داشته همه مرده در پای درختان فئاده بودند و بی تکلف درین

جامه‌های فاخر پوشند به طریق اعراب و انواع تکلف کنند در همه پاپ.<sup>۱۴</sup>

عبدالرزاق پس از اینکه به کالیکوت وارد شد او را در محلی که برایش تعیین کرده بودند جای دادند و پس از رفع کوفتگی و رنج راه به مأموریت خود آغاز نمود.

«با جمعی مسلمانان و فوجی کافران ملاقات شده وثاقی مناسب تعیین نمودند و بعد از سه روز به دیدن شاه بردند. شخصی دیدم برهنه اندام بر صفت هندوان دیگر و پادشاه آنجا را «سامری» گویند و چون فوت شود خواهر زاده به جای او نشیند و به پسر و برادر و اقربای دیگر ندهند و کسی به تغلب پادشاه نشود.»<sup>۱۵</sup>

معلوم نشد که بچه مناسبت «سامری» از همان برخورد اول روی خوش به سفیر ایران نشان نداد. شاید چون هدایا را دزدان برده بودند و چیز قابلی همراه نداشت بدو توجه نشد و ممکنست او را باسلام [به اسلام] خوانده باشد و سامری را خوش نیامده باشد به هر حال عبدالرزاق برخورد اولی خود را با سامری چنین تعریف می‌کند.

«چون با سامری ملاقات شد مجلس او بدو سه هزار هندو به شکل موصوف آراسته بود و کلان‌تر مسلمانان هم در آن مجلس حاضر شده و این ضعیف را نشانده نشان\* حضرت خاقان سعید را خواندند و اسب پوستین و دگله طلادوزی و کلاه نوروژی گذراند. سامری تعظیم تمام به جای نیامد.»<sup>۱۶</sup>

عبدالرزاق مدت پنج ماه یعنی از اواخر جمادی‌الآخره تا اوائل ذیحجه سال ۸۶۴ (از اوائل اکتبر ۱۴۴۲ تا اوائل آوریل ۱۴۴۳ میلادی) در کالیکوت به سر برد و به قول خودش «در آن مقام نامحمود قرین محنت و همنشین ملامت بود»<sup>۱۷</sup> و شاید که جز بار اول دیگر نزد «سامری» بار نیافت. ایام را به سختی می‌گذرانید و در پی فرصتی می‌گشت که خود را نجات دهد. قضا را خبر ورود ایلچی ایران به «کالیکوت» و بی‌رسمی «سامری» به «دیورای دوم» پادشاه بیجانگر رسید و چون می‌دانست و شاید عبدالرزاق برای او به وسیله‌ای پیغام داده بود که حامل نامه پادشاه ایران و هدایای اوست و در کالیکوت گرفتار مانده است رسولی نزد سامری فرستاد و

\* نشان در منشآت عبدالرزاق و سایر تواریخی که در آن عهد نوشته شده به معنی معرفی نامه سفر است که امروز اصطلاحاً «استوارنامه» گفته می‌شود.

سفیر ایران را از او طلب کرد. سامری اگرچه در تحت حکم «دیورای» نبود اما از او بیمناک و هراسان بود. «چه گویند پادشاه بیجانگر سیصد بندر دارد هر یک قرینه کالیکوت و در خشکی دوسه ماهه راه شهر و ولایت اوست»<sup>۱۸</sup> ناچار سفیر ایران را مرخص کرد و او از کالیکوت بیرون آمده به کشتی نشست و از راه بندر «پندرانه»<sup>\*</sup> که جزء «مالابار» است<sup>\*\*\*</sup> گذشته خود را به بندر «منگلور» که سرحد مملکت بیجانگر بود رسانید و دو سه روز در آنجا بیاسود. در سه فرسنگی منگلور بتخانه‌ای دیده که آن را بدین صورت وصف می‌کند:

«در همه جهان نظیر آن نباشد مربعی متساوی الاضلاع تخمیناً ده گز در ده گز در ارتفاع پنج گز مجموع از روی ریخته چهار صغه و در صغه پیشگاه بتی به صورت آدمی تمام قد از طلا ساخته و دو یاقوت احمر در دو چشم او چنان لطیف پرداخته که بعینه گویی نگاه می‌کند در غایت دقت و کمال صنعت»<sup>۱۹</sup>

سپس از منگلور روانه شده بعد از تماشای معبد «بیلور» در اواخر ماه ذیحجه (اواخر آوریل ۱۴۴۳ میلادی) به شهر بیجانگر رسید و مسافت از «کالیکوت» تا «بیجانگر» را در مدتی قریب به یک ماه طی کرد. از عظمت ملک بیجانگر و آبادانی آن کشور که عبدالرزاق را سخت تحت تأثیر قرار داده بود با این عبارات سخن می‌گوید:

«پادشاه جمعی را به استقبال فرستاده به مقام نیکو فرود آوردند... شهری دید در غایت عظمت و آبادانی و پادشاهی در کمال سلطنت و جهانبانی، مملکت او از سرحد سرن‌دیب تا ولایت گلبرگه<sup>\*\*\*\*</sup> و از حدود بنگاله تا ناحیت ملیبار زیادت از هزار فرسنگ باشد<sup>\*\*\*\*\*</sup> بیشتر ولایات معمور و معتبر و موازی سیصد بندر دارد و زیادت از هزار فیل کوه پیکر عفریت منظر و

---

\* Panderani پندرانی بندری است در ده میلی شمال کالیکوت.

\*\* مالابار نواحی جنوبی هند را گویند که حد جنوبی آن ناحیت «کولم» واحد شمالی میان «بنگلور» و رأس هلی (Mont d'Ély) می‌باشد.

\*\*\* پایتخت امپراتوری بهمنی در دکن.

\*\*\*\* اگر چه «نیکولونکنی» ایتالیایی که در ۱۴۲۰ از بیجانگر دیدن کرده و بعدها سایر مورخان پرتغالی و انگلیسی همه از عظمت دستگاه سلطنت بیجانگر سخن گفته‌اند معذک باید اعداد و ارقامی که به عبدالرزاق گفته شده مانند هزار فرسنگ یا سیصد بندر از مقولهٔ مبالغه باشد.

بازده لک لشکر و در تمام هندوستان رأی خود رأی ترازو نشان نمی دهند و پادشاه آن ولایت را رأی خوانند\* و براهمه پیش او بر همه مقدم باشند\*\* حکایات کتاب کلیله و دمنه\*\*\* که در زبان پارسی کتابی خوب تر از آن در بیان نیامده و از رأی و برهمن مستقولست همانا از نتایج حکمت دانایان آن مملکت خواهد بود.»<sup>۲۱</sup>

در آن زمان شهر بیجانگر زیباترین بلاد هند بود و به قول عبدالرزاق:

«مردم دیده نظیر سواد آن به چشم ندیده و گوش هوش در همه جهان شبه آن نشنیده»<sup>۲۲</sup>  
 معابد زیبا و دور و قصور عالی و کثرت جمعیت و ثروت بیکران که با زیبایی مناظر طبیعی توأم بود هر مسافر تازه وارد را مجذوب و مسحور می ساخت و هر کس راجع به این شهر باستانی سخن رانده آبادانی و زیبایی و سرسبزی آن را ستوده است\*\*\*\* این شهر مانند قنوج و دهلی قدیم در داخل هفت حصار و شهر بند بنا شده بود و گرداگرد حصار اول در عرض پنجاه گز همه سنگها\*\*\*\*\* بقد آدمی که نصفی در خاک و نصفی بیرون بود نزدیک هم کار گذاشته بودند چنانکه سوار و پیاده به آسانی نزدیک حصار نمی توانست رفت. «عبدالرزاق درباره حصارهای بیجانگر چنین می نویسد:

«وضع آن چنانست که هفت حصار و شهر بند در گرد یکدیگر کشیده و گرداگرد حصار اول در عرض پنجاه گز همه جا سنگها به قد آدمی که نصفی در زمین و نصفی بیرون نزدیک هم محکم کرده اند.... حصار بیست مدور بر سر کوه از سنگ و گچ ساخته و دروازه های محکم پرداخته

\* رای عنوانی است که امرای کاناری (دراویدی) در جنوب هند بر خود می نهادند. چون سلاطین بیجانگر اصلاً از اقوام کاناری بودند و زبان کاناری زبان مادری ایشان بود این عنوان را برای خود انتخاب کرده بودند.<sup>۲۰</sup>  
 \*\* عموم مورخین از دینداری و علاقه شدید رایان بیجانگر به آداب مذهبی هندوئی و تعصب ایشان سخن گفته اند.

\*\*\* مسلماً اشتباه است زیرا کلیله و دمنه که نام اصلی آن «پنج تنتره» یعنی پنج فصل است به قلم برهمنی بنام «ویشنوشرم» در کشمیر نوشته شده است.

\*\*\*\* مانند Nicolo Conti ایتالیایی و Domingos Paes و Nuniz, Edordo Barbosa پرتغالی.<sup>۲۳</sup>

\*\*\*\*\* این سنگها تا سال ۱۵۲۰م موجود بوده و بعد از بین رفته است.



و دروازه بانان حاضر و در جزئیات به احتیاط ناظر... از دروازه حصار اول که در طرف شمال است تا دروازه اول که در جانب جنوب است دو فرسنگ شرعی باشد و همچنین در شرق و غرب و میان حصار اول و دوم تا سیم مزارع و باغات و عمارات است و از سیم تا هفتم غلبه بسیار و دکان و بازار برابر یکدیگر واقع شده آنکه بر جانب شمال است ایوان کیوان یعنی سرای رای و بر سر هر بازار طاقی رفیع و رواقی بدیع برآورده‌اند اما ایوان پادشاه از همه عالیست.<sup>۲۴</sup>

و راجع به بازارهای بیجانگر می‌نویسد:

«بازارها به غایت عریض و مستطیل باشد چنانکه گل‌فروشان در پیش دکانها تخته‌های بلند نهاده‌اند و از دو طرف گل‌فروشنند و در آن شهر پیوسته گل خوشبوی تازه‌روی باشد چنانچه طعامی را ضروری دانند بی‌گل نیز صبر نتوانند و اهل حرفه هر جماعت دکانها متصل یکدیگر دارند. جوهریان مروارید و الماس\* و یاقوت و زمرد در بازار آشکارا فروشنند مرواریدهای آبدار و درهای شاهوار که غواصان دریای بصارت شبیه و نظیر آن ندیده و نشنیده.»<sup>۲۵</sup>

آنگاه راجع بدیوان خانه و فیل خانه شاهی همچنین در توصیف خرابات شهر و شحنه‌گاه و عسسان مطالبی بدین شرح ذکر می‌کند:

«و بر دست راست ایوان سلطان دیوان خانه ساخته بغایت معظم صورت چهل ستونی و در پیش دکانی بلند زیادت از قامت آدمی بسته‌اند. در سی گز طول و شش گز عرض و دفترخانه و نویسندگان آنجا باشند و نوشتن ایشان دونوع باشد یکی بر برگ جوز هندی که دوگز درازی دارد و دو انگشت پهنا به قلم آهن نقش می‌کنند و هیچ رنگ نیست و این مکتوب کم بقا باشد و دوم جنس سفیدی را سیاه کنند و سنگ نرمی دارند همچو قلم تراشند و به آن می‌نویسند و از آن سنگ رنگ سفید برین جنس سیاه می‌آید و بسیار می‌ماند و این دفتر معتبر باشد. و در میان آن چهل ستون بر دکانی خواجه سرائی «دنایک»<sup>\*\*</sup> نام تنها به استقلال دیوان نشینند و در پایان دکان چویداران صفها کشیده ستاده‌اند. هر کس را مهمی باشد به میان چویداران در آمده محقر تحفه گذراند و روی بر زمین نهاده باز بر پای ایستد و سخن عرض کند. و دنایک بقاعده که در آن ملک

\* با اینکه الماس در هند کمیاب است معدلک در بیجانگر از قدیم معادن الماس وجود داشته است.

\*\* «دهنایکا» به زبان کاناری یعنی سپهسالار- بنا بر این «دنایک» عنوان است نه نام.

بعدل مقرر است حکم کند و دیگر کسی را مجال سخن نباشد و چون دنیا یک از دیوان برخیزد چند چتر ملون پیش پیش او می‌برند و نفیر می‌کشند و از دو طرف مداحان دعا می‌کنند و تا پیش پادشاه هفت جا دربان نشسته باشد. چون دنیا یک روان شود بر هر دری چتری باز ایستد چنانچه از در هفتم دنیا یک تنها درون رود و مهمات عرض کرده بعد از زمانی بیرون آید و در قفای درگاه پادشاه خانه و جای دنیا یک باشد بر دست راست و بر دست چپ درگاه پادشاه ضرابخانه است و زر ایشان سه نوع طلای مغشوش باشد یکی را «ورهه» گویند قریب مثقالی به ده دینار کپکی و دوم را «پرتاب» خوانند نصف آن و سه دیگر را «فنم» نامند عشر آن. از همه رایج تر فنم است و شش یک فنم از نقره پاک سازند و «تار» گویند و آن نیز به غایت رایج است. و سه یک تار از مس باشد «چتل» خوانند و قاعده آن ملک چنان است که تمام ولایات به میعاد مقرر زر به ضرابخانه آورند و هر کس را از دیوان زر نویسند بر ضرابخانه حواله دارند و سپاهیان هر چهار ماه مرسوم گیرند و کسی را بر ولایت چیزی ننویسند. لاجرم آن مملکت به نوعی معمور است که شرح و بسط در آن باب موجب مزید اطناب است. و خزانه پادشاه خانها باشد مانند حوضها پر از طلای گداخته یکپاره\* و تمام خواص و عوام آن دیار تا محترقه بازار جواهر و مرصعات در گوش و گردن و بازو و سردست و انگشت کنند. و در برابر دیوانخانه فیل خانه است اگرچه پادشاه را در مملکت فیل بسیار باشد اما فیلان بزرگ را بر درگاه نگاه دارند و در درون حصار اول و دوم میان شمال و غرب فیلان تولد کنند و فیل بچگان حاصل شود پادشاه را فیل سفیدی است به غایت جسیم و جاجا مقدار عدس بور رنگ هر روز صباح او را پیش رای آورند و رای دیدن او را بفال نیک داند... و گاهی گناهکاران را در پای فیل اندازند تا به زانو و خرطوم و دندان ناچیز سازند. و تجار فیلان از سیلان به ولایتها برند و گز درگز اعتبار کرده فروشنده. و در برابر ضرابخانه شحنه گاه است. گویند دوازده هزار عسس مقرر است که هر روز اجرت ایشان دوازده هزار فنم از حاصل خرابات دهند و شرح تکلف عمارات خرابات... از حد شرح و بیان متجاوز است... در

\* عموم مورخین مسلمان و اروپائی از ثروت خزانه بیجانگر و رایان و همچنین عامه مردم آن شهر سخن

قفای ضرابخانه صورت بازاریست\* طول آن زیادت از سیصدگزر و عرض فزون از بیست گز و در دو طرف خانها و صفها و در پیش خانها به منزله کرسی عمارت دکان چه‌ها از سنگ خوب بلند ساخته‌اند و هر دو طرف راه خانها صورت شیر و پلنگ و ببر و دیگر جانوران چنان متحرک و شبیه تصویر کرده‌اند که گویی جان دارند... صلاهی عیش در داده و درهای عشرت گشاده و اسباب طرب آماده... و اهل خرابات هر چه مهمان داشته باشند محافظت نمایند و اگر چیزی گم شود از عهده بیرون آیند همچنین درین هفت حصار خرابات بسیار باشد و از همه که دوازده هزار فتم حاصل می‌شود مرسوم عسسان است. و کار عسسان آنست که از قضایا و مهمات این هفت حصار بیرون آیند و بر خبر باشند و هرچه گم شود یا دزدند ایشان پیداکنند و اگر نه تاوان دهند. چند برده که رفقای فقیر خریده بودند گریختند و بشحنه رسانده حکم کرد که عسسان آن محله که مسکن مسکینان بود پیداکنند یا تاوان دهند. عسسان قیمت معلوم کرده تاوان دادند. اینست صفت شهر بیجانگر.<sup>۲۸</sup>

در بیجانگر از سفیر شاهرخ با احترامات و تشریفات لازم پذیرائی کردند. قبلاً چند تن به استقبال او روانه کرده و مهماندار و محل اقامت مناسبی تعیین نموده بودند عبدالرزاق چند روز از رنج راه بیاسود و سپس قاصدان پادشاه و به اصطلاح امروز مأموران تشریفات\*\* آمده او را به خدمت رای بیجانگر بردند. تفصیل این ملاقات را در عبارات ذیل شرح می‌دهد:

«فقیر آخر به درگاه رفت و پنج سر اسب خوب و دو تقوز کمخا و اطلس پیش برد و پادشاه در چهل ستونی به عظمت تمام نشسته بود و بر یمین و یسار غلبه بسیار حلقه بسته و پادشاه قباهی اطلس زیتونی\*\*\* دربر و از مرواریدهای آبدار بل دره‌اء شاهوار که جوهری عقل قیمت آن دشوار داند گردن بند ساخته. سبزرنگ - لاغر اندام مایل به بلندی و به غایت جوان

---

\* هنوز هم از این بازارها در بعض بلاد منطقه هند رایج است. باین جهت در لهجه فارسی هندو زبان اردو، زن بدکاره را زن بازاری گویند. در سفرهای جنگی رای بیجانگر بیست هزار زن بدکاره همراه لشکر بود.<sup>۲۷</sup>

\*\* این طبقه را در عصر غزنوی «رسول دار» می‌گفتند.

\*\*\* منسوب است به زیتون که شهری بوده است در چین و اطلس زیتونی مشهور بوده است.

بود\* و بر عارض غبار خطی و بر ذقن هیچ. با صورتی به غایت مطبوع. فقیر را پیش او بردند و سر فرود آورد. و التفات نموده نزدیک خود نشاند و نشان همایون را ستانده سپرد و کلمه‌چی\*\*\* را گفت خاطر ما خوشوقت گشت که پادشاه بزرگ برای ما ایلچی فرستاد. و چون فقیر از گرمی و تعدد جامها عرق بسیار کرده بود پادشاه کرم و مرحمت فرمود و بادزنه خطایی که در دست داشت عنایت فرمود و طبقی آوردند در و دسته تنبول\*\*\*\* و بسته پانصد فتم و مقدار بیست مثقال کافور جودانه\*\*\*\* و اجازت یافته به وثاق آمد. علوفه هر روز دو گوسفند و چهار جفت مرغ و پنج من یرنج و یک من روغن و یک من شکر و دو ورهه زر آورده بودند و همچنین هر روز می آوردند. و هفته‌ای دو نوبت آخر روز می طلبید و احوال خاقان سعید می پرسید و هر نوبت بسته فتم و دسته تنبول و چند مثقال کافور می آوردند و کلمه‌چی را می گفت پادشاهان شما ایلچی را دعوت دهند و خوان نهند چون ما و شما طعام یکدیگر نمی خوریم این بسته زر دعوت ایلچی باشد... پادشاه آنجا را حرمها بسیار است چه گویند هفتصد خاتون و قما دارد و در مجموع حرمهای او پسری که دهساله باشد محرم نیست و هیچ دو عورت در یک خانه نباشد و مهمات هر یک را مضبوط دارد. و در تمام مملکت او هر جا دختر خوبی باشد پدر و مادر دختر را راضی ساخته دختر را به تحمل تمام به حرم آورد و بعد از آن او را کسی نبیند اما به غایت عزیز و مکرم باشد»<sup>۲۹</sup>

کمال‌الدین عبدالرزاق مدتی قریب به دو سال در شهر بیجانگر به سر برد و هیچ دلیلی در دست نیست که از آن شهر به سایر نواحی دکن نیز مسافرت کرده باشد. از وقایع مهم این دوران

\* اطلاق «بغایت جوان» درباره‌ی رای بیجانگر موجب تعجب است زیرا چنانکه اشاره شد «دیورای دوم» در سال ۱۴۲۲ میلادی به سلطنت رسید و تا این زمان که سال ۱۴۴۳ بود بیست و یک سال بود که پادشاهی می کرد و اگر فرض کنیم که ده ساله به سلطنت رسیده باشد باز سی و یک ساله بوده پس چگونه می توان او را «بغایت جوان» تصور کرد. \*\*\* کلمه‌چی یعنی مترجم.

\*\*\*\* تنبول که امروز آن را «پان» گویند مانند برگ نارنج که در سراسر هندوستان و بعضی جزایر خلیج فارس و سواحل عرب آن را با کمی کات هندی و شیر آهک و کافور و گاه با سایر عقاقیر و معاجین آغشته کرده می جوند و بدان عادت دارند و از آن لذت می برند. \*\*\*\*\* کافوری خوشبوی بوده که آن را می خورده‌اند.

طغیان برادر دیورای و کشتار جمعی از اعیان و رجال بیجانگر و قصد قتل پادشاه بود که با ناکامی او و پیروزی دیورای پایان پذیرفت.<sup>۳۰</sup> دیگر از چیزهای جالبی که درین فرصت تماشاکرده مراسم جشن پرشکوه و زیبای «مهانومی» است<sup>۳۱</sup> که جشنی نظامی بوده و برهمنان و سرداران کشور با هزار فیل در پایتخت گرد می آمدند و مدت نه روز یا به قول عبدالرزاق سه روز در ایام البیض رجب در فضای خارج شهر جشن می گرفتند. چراغان و شادی و رقص و به خصوص رقص پیلان در آن جشن تماشایی بوده است. درین جشن نیز پادشاه سفیر شاهرخ را مورد مرحمت قرار داد و به قول عبدالرزاق:

«بیش از حد اظهار محبت فرمود و گفت که چند زنجیر فیل و دو تقوز خواجه سرا و دیگر تحفه‌ها در صحبت ایلچی دانا می فرستم و... چند بسته فم و تنبول و میوه‌های خاصه عنایت فرمود.»<sup>۳۲</sup>

از جمله وقایع ناگوار اقامت عبدالرزاق در بیجانگر بدسگالی چند تن از اهالی هرموز بود چنانکه دیورای نسبت به عبدالرزاق دلسرد و بی مهر شد و مدتی نزل و علوفه او را قطع و بیچاره سفیر را گرسنه و پریشان ساخت. تفصیل این واقعه بدین قرار است:

«جمعی هرموزیان که در آن بلده بودند از استماع التفات پادشاه و داعیه ایلچی فرستادن به درگاه سلاطین پناه اضطراب عظیم نمودند و در اندراس این اساس طرحی انداختند و از کمال شرارت و خبالت این سخن ساختند که فقیر فرستاده حضرت خاقان سعید نیست و این سخن به سمع امیر و وزیر رسید... و در این ایام دنا یک وزیر که حسن اتمام به حال این فقیر داشت رأیت عزیمت به صوب مملکت گلبرگه برافراشت... و پادشاه در دیوان زنارداری «هنمیه بزیر» نام قائم مقام دنا یک گذاشت که او نیز خود را عدیل وزیر می دانست قصیری شیریری نحسی نجسی عبوسی منحوسی... چون مسند دیوان را پلید ساخت علوفه یومی را بی جهتی برانداخت هرموزیان مجال خبالت یافته... با هنمیه بزیر زیراندر زیر یار شده گفتند فقیر فرستاده حضرت خاقان سعید نیست و سوداگریست حکم آن حضرت به دست آورده و دروغی چند به سمع کفار رسانیدند و در ضمیر شاه جاگیر شد.»<sup>۳۳</sup>

این وضع نکبت بار چند ماه دوام داشت و با اینکه پادشاه گاهگاه احوالی از سفیر پریشان حال می‌پرسید اما از جیره و مواجب روزانه خبری نبود تا اینکه دنیایک از سفر باز آمد و حقوق دیورای که به کلی نسبت به صحت ادعای عبدالرزاق بدگمان شده بود دو ایلچی به نام خواجه مسعود و خواجه محمد که از مردم خراسان مقیم بیجانگر بودند با مختصر هدیه همراه با نامه‌ای نزد شاهرخ روانه کرد و عبدالرزاق را نیز مرخص نموده بدو گفت:

«ترا گفتند حضرت میرزا شاهرخ نفرستاده و اگر نه ترا زیادت رعایت می‌نمودیم اگر بار دیگر به این مملکت آیی و دانیم که آن حضرت فرستاده شاید که آنچه مناسب سلطنت ما باشد به ظهور آید.»<sup>۳۴</sup>

و در نامه خود به شاهرخ عذر هدیه نفرستادن را شک در صحت ادعای عبدالرزاق ذکر کرده و نوشته بود:

«ازادت آن بود که به حضرت خلافت به تحف و هدایای پادشاهانه توسل جویم جمعی گفتند که عبدالرزاق از ملازمان آن حضرت نیست.»<sup>۳۵</sup>

عبدالرزاق دوازدهم شعبان سال ۸۴۷ به اتفاق ایلچیان پادشاه بیجانگر از آن شهر بیرون آمد و پس از هجده روز مسافرت غره رمضان به کنار بندر باکنور رسید.<sup>۳۶</sup> و تا بیست و دوم ذی‌قعدة در آن بندر بود.<sup>۳۷</sup> آنگاه به کشتی نشسته بعد از چندی توقف در مسقط و بندر خور فغان روز دوازدهم صفر سال ۸۴۸ خود را به هرموز رسانید. در این وقت هرموز به سبب شیوع خبر بیماری شاهرخ آشفته بود.

«و اطراف ممالک عراق و فارس و سواحل دریابار از نهب این واقعه چون بید می‌لرزید و تجار اقالیم عالم که در آن بندر معظم بودند از روی اضطراب توقف نمودند.»<sup>۳۶</sup>

به این سبب عبدالرزاق ناگزیر مدت هفتاد روز در آنجا سرگردان بود تا اینکه مزده صحت

\* Bacanor

\*\*\* در این بندر عبدالرزاق نزد امیرسید علاءالدین مشهدی که سیدی محترم صدویست ساله بوده و سمت ریاست شهر را داشته چندی مهمان بود و عید صیام ۸۴۷ را با او گذرانید و در همین جا بود که یکی از ایلچیان رای بیجانگر خواجه مسعود بدرود زندگی گفت.

شاهرخ رسید و مجدداً امنیت پدید آمد و عبدالرزاق از بندر اوغان و ترزک به راه میمند و فرغان و سیرجان و کرمان و راه کناره کویر نیمه رمضان سال ۸۴۸ خود را به هرات رسانید و دوران سفارت پرتعب و خطر و بی حاصل او بسر آمد. مخارج این سفارت قریب پنجاه هزار دینار بود و بهای هدایایی که با خود آورده از ده هزار دینار نمی گذشت.

عبدالرزاق روز شانزدهم رمضان به خدمت شاهرخ باریافت و سفیران پادشاه بیجانگر خواجه جمال الدین و خواجه محمد خراسانی هدایا و نامه او را تقدیم کردند و این هدایا عبارت بود از سه انگشتری یاقوت و ده شتر بار عقاقیر هندی که مورد قبول و تحسین شاهرخ واقع شد و سفیران را احترام و محبت کرد. ایشان در دربار او بودند تا آخر ماه ذیحجه همان سال که رخصت یافتند. «و هر یک را اسب و زین و دگله نوروژی و سه هزار دینار کپکی و ده نوکر ایشان را قبا و چهارصد دینار انعام عنایت فرمود و علوفه و اسب یام تا بندر هرموز مقرر شد»<sup>۳۷</sup> و از طرف شاهرخ مولانا نصرالله جنابذی\* به رسالت و سفارت دربار بیجانگر معین گردید و نامه و هدایای شاهرخی را به اتفاق سفیران رای بیجانگر بدان کشور برد.

گویا سفارت عبدالرزاق و گزارش کارهای او مورد قبول شاهرخ واقع گشت زیرا دو سال بعد یعنی در سال ۸۵۰ باز هم خدمت سفارت به او رجوع نمود و او را نزد امیرمحمد رشتی به گیلان فرستاد ولی در همین سال شاهرخ خود در ری بدرود زندگی گفت (بیست و پنجم ذیحجه ۸۵۰ مطابق با نوروز) و کار این سفارت ناتمام ماند. ازین به بعد دوران عمر عبدالرزاق در ملازمت جانشینان شاهرخ و امیرزادگان گورکانی می گذشت تا آنکه به سال ۸۶۷ یعنی در پنجاه و یک سالگی از طرف سلطان ابوسعید بتولیت و به عنوان شیخ خانقاه شاهرخی در هرات تعیین گشت و در آن مقام باقی بود تا اینکه به سال ۸۸۷ بدرود زندگی گفت و در همین دوران تولیت خانقاه بود که در سالهای بین ۸۷۲ تا ۸۷۵ کتاب تاریخ ذی قیمت خود مطلع سعدین و مجمع بحرین را به رشته تحریر درآورد.

---

\* در آن زمان رسم بود که سفیران را از بین فقها و دانشمندان متقی و مقبول القول و معروف به صلاح انتخاب می کردند. عموم سفرای شاهرخ از همین طبقه بودند و علت انتخاب عبدالرزاق سمرقندی و اعزام او به دکن نیز همین صفت دانش و تقوی و صلاح او بوده است.

سفرنامه کمال‌الدین عبدالرزاق که در مجلد دوم مطلع سعدین مندرج است یکی از منابع مهم و مستند تاریخ امپراتوری هندویی بیجانگر در قرن نهم هجری است. مورخین و محققان اروپایی که در تاریخ این قسمت از هند مطالعه کرده‌اند سفرنامه او را ترجمه و در کتب خود مندرج نموده‌اند و مورخان فارسی زبان نیز مانند صاحب تاریخ فرشته و حبیب السیر مطالب او را غالباً با عین عبارت نقل کرده‌اند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



پی‌نوشت‌ها:

۱. برای اطلاع راجع به شهر جونپور نک: Hekmat, «The Shiraz of India», *March of India*, Vol.X, No.3, March, 1958.
۲. سمرقندی، کمال‌الدین عبدالرزاق، *مطلع السعدين و مجمع البحرين*، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۵۳.
۳. همان، ص ۸۴۵.
۴. همان، از صفحه ۸۴۶ به بعد.
۵. همان، ص ۷۶۸.
۶. همان، از صفحه ۶۹۴ به بعد.
۷. همان، ص ۸۵۱.
۸. همان، ص ۷۶۹.
۹. همانجا.
۱۰. همان، «قلهات مدینه بعمان علی ساحل البحر إليها ترفاً أكثر سفن الهند و لا اظنها تمصرت الا بعد الخمسة و هی الصاحب الهرمز و اهلها کلهم خوراج اباضیه»، به نقل از معجم البلدان در حواشی ص ۷۷۸.
۱۱. همان، ص ۷۷۸.
۱۲. همان، ص ۷۷۶ و ۸۴۴.
۱۳. همان، ص ۷۸۲.
۱۴. همان، ص ۷۸۴.
۱۵. همانجا.
۱۶. همان، ص ۷۸۵.
۱۷. همانجا.
۱۸. همان، ص ۷۸۶.
۱۹. همان، ص ۷۸۸.
20. V.Smith, *The Oxford Student's History of India*, Oxford: 1950, pp.133-4.
۲۱. *مطلع السعدين و مجمع البحرين*، ص ۷۹۷.
۲۲. همانجا.
23. Majumdar, *An Advanced History of India*, London, 1956, pp.344-5.
۲۴. *مطلع السعدين و مجمع البحرين*، ص ۷۹۹.
۲۵. همانجا.
26. Swell, Robert; *A Forgotten Empire*, London, 1924, p.282.
۲۷. *مطلع السعدين و مجمع البحرين*، حواشی ص ۸۰۶.

۲۸. همان، ص ۷۹۶-۸۱۰.

۲۹. همان، ص ۸۱۰.

۳۰. همان، ص ۸۱۱-۳.

۳۱. همان، ص ۸۱۴-۲۰.

۳۲. همان، ص ۸۲۰.

۳۳. همان، ص ۸۲۲.

۳۴. همان، ص ۸۲۳.

۳۵. همانجا.

۳۶. همان، ص ۸۲۵.

۳۷. همان، ص ۸۴۹.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی